**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه هشتاد و نهم\_ 15 فروردین 1400**

**[تفاوت مختار محقق نائینی و محقق سیستانی در مسأله]**

در پایان بحث فرق بین تعارض و تزاحم به این نکته باید توجه کرد که مختار مرحوم نائینی این است که یک قدرت هست، و آن هم قدرت تکوینیه هست، چون قدرت را محقق نائینی، قدرت تکوینیه می دانست، قائل شد که تأثیر این قدرت در مرحلۀ فعلیت است، چرا؟ چون به نظر مرحوم نائینی اگر در جایی مکلف قدرت تکوینه نداشته باشد، حکم مجعول فعلیت پیدا نمی­کند. اگر قدرت تفسیر شود به قدرت تکوینیه، تا قدرت تکوینیه نباشد، حکم مجعول فعلیت پیدا نمی­کند.

مرحوم نائینی بین عدم القدرة در موارد مختلفه تفاوتی قائل نشد، من اگر توانایی انجام روزه را نداشته باشم، روزه بر من فعلیت ندارد. اگر هم نتوانم بین دو تکلیف جمع کنم، در مرحلۀ امتثال به جهت این که بین­شان تزاحم است، باز مثل همان عدم القدرت در اصل انجام کار، این جا هم حکم مجعول فعلیت پیدا نمی کند. سر این که محقق نائینی رضوان الله تعالی علیه فرمود عدم القدرة در مرحلۀ فعلیت تأثیر می کند، در دو نکته نهفته است:

یکی این که ایشان قدرت را به سه قدرت تقسیم نفرمود، به سه مرحله تقسیم نفرمود.

دم این که چون یک قدرت بیشتر تصور نفرمود و آن قدرت هم همان قدرت به معنای اول است که قدرت تکوینیه باشد، فرمود هر جا چه در موارد تزاحم و چه غیر تزاحم، قدرت نباشد، همین که قدرت نبود، حکم فعلیت پیدا نمی­کند.

اما حضرت آقای سیستانی قدرت را به سه قسم تبیین کرد و بین قدرتی که در متزاحمین مطرح است با قدرت به معنای اول، تفکیک قائل شد، قدرت به معنای اول را تکوینیه دانست ولی قدرت بالنسبة به مرحلۀ امتثال در متزاحمین اعتباری شد، یعنی به لحاظ تزاحم من قدرت ندارم، و الّا در هر کدام به تنهایی قدرت دارم، قدرت تکوینیه هست، قدرت نسبی و اعتباری به لحاظ جمع بین دو تکلیف نیست، چون قدرت تکوینیه هست، پس حکم فعلی است، چون فعلیت حکم منوط است به وجود قدرت به معنای اول که قدرت تکوینیه است و من نسبت به هر دو متزاحم قدرت تکوینیه دارم، پس حکم فعلی است، قدرت در جمع ندارم، قدرت به لحاظ جمع بین دو تکلیف موجود نیست، پس از مرحلۀ فعلیت می گذریم، به مرحلۀ تنجز می رسیم.

تمام تفاوت مبنای محقق نائینی قدس الله نفسه الزکیه با مبنای حضرت آقای سیستانی در این جا است که گاهی من اصلا کاری را نمی توانم انجام دهم، قدرتش را ندارم، گاهی کاری را قدرت بر انجام دارم به ما هو هو نمی توانم هم کار الف را انجام دهم و هم کار باء را. گاهی من اصلا قدرت بر انقاذ غریق ندارم، یک آدم فلجی است که کناری نشسته است، گاهی قدرت بر انقاذ غریق دارم، دو غریق را با هم نمی توانم نجات دهم، یکی را باید نجات دهم.

مرحوم نائینی واژۀ عجز را مشاهده کرده است، واژه عدم قدرت را ملاحظه کرده است و بین این دو قسم عدم القدرة، بین این دو عجز، تفاوتی را قائل نشده است و می گوید همجنان که اگر من قادر بر اصل انقاذ نبودم، حکم انقاذ فعلیت ندارد، آنجا هم که قادر بر انقاذ هستم، جمع بین این دو نمی توانم انجام دهم، این هم عجزٌ مثل همان عجز بر اصل انقاذ. چنان که اصل انقاذ را اگر عاجز بودم، تکلیف به مرحلۀ فعلیت نمی رسد، اگر جمع را هم قادر نبودم، تکلیف فعلیت ندارد. این نظر محقق نائینی.

در حالی که نظر آقای سیستانی این است که جناب نائینی بین آنجا که من اصلا نمی توانم انقاذ غریق کنم با آن جا که جمع نمی توام بکنم، تفاوت بگذارید، آنجا که اصل انقاذ از من ساخته نیست، من فلج هستم، اساسا تکلیف بر من فعلیت پیدا نمی کند، یعنی موضوع حاصل نمی شود من الاساس، اما آنجا که اصل قدرت بر انقاذ را دارم، موضوع محقق است، تکلیف فعلی است، ولی چون قدرت بر جمع ندارم، تکلیف فعلی من منجز نخواهد بود، جناب نائینی باید فرق گذاشت بین اصل قدرت اگر نیست، با قدرت نسبی و اعتباری به تعبیر ایشان، قدرت تامه. قدرت تامه نسبی است، اعتباری است، نسبت به جمع بین دو تکلیف عاجز هستم، نه نسبت به اصل انجام دو تکلیف. اینجاکه نسبت به جمع قادر نیستم، پس هر کدام از این دو تکلیف، انقاذ این دو غریق بر من فعلیت دارد، ولی هر دو با هم به تنجز نمی رسد،

سؤال چگونه به مرحلۀ تنجز می رسد؟

جواب: اگر غریق الف اهم از غریق باء هست، منجز اول، غریق الف است، آن را انجام دادم، طبیعتا باء ترک شد، عذاب و عقابی ندارم، چون نمی توانستم، اما اگر عصیان کردم، غریق اول را نجات ندادم، عصیان را انجام داده و مستحق عقاب هستم ولی باید غریق دوم را نجات دهم که مهم است اگر آن را هم انجام ندادم، دو حکم منجز را مخالفت کرده­ام و معاقب هستم، ترتبی که آقای سیستانی درست می کند، بین اهم و مهم با توجه به مرحلۀ تنجز شد، با این توضیحاتی که در اقسام قدرت دادم، اما اگر غریقین متساویین بودن، این جا من یک تکلیف بیشتر ندارم، آن ترتبی که با آن بیان خاص بین اهم و مهم بود، نیست، این جا باید یکی این دو را نجات دهند، حکم منجز برای من انقاذ احدهما است، و اگر ترک کردم، هیچ کدام از این دو را نجات ندادم چون در این­جا حکم منجز انقاذ احدهما بود و من با آن مخالفت کردم، یک عقاب بیشتر ندارم.

مرحوم نائینی نیز بحث تطبیق متمم جعل و آن­گاه ترتب را مطرح فرمود، اما در مرحلۀ فعلیت ما هم متمم جعل را مطرح کردیم ولی در مرحلۀ تنجز نتیجۀ سخن ما (آقای سیستانی) این می شود که فرق اساسی بین تعارض و تزاحم این است که أن تعارض تنافی المدلولین فی مرحلۀ الجعل، تعارض، آنجا است که حتی اگر دو حکم فعلی هم نباشند، تا چه رسد به تنجز، اصلا به مرحلۀ فعلیت و تنجز نرسیده است، «**صل صلاة الجمعه**» با «**لا تصل صلاة الجمعه**» تنافی دارند، هذا هو التعارض.

اما تزاحم بنابر مسلک محقق نائینی که یک قدرت تکوینیه بیشتر نشناخت، درگیری مربوط به مرحلۀ فعلیت بود و بنابه مسلک ما که قدرت نوع سوم را اعتباری و نسبی گرفتیم و اصل وجود قدرت را تثبیت کردیم، دو حکم فعلی هر دو منجز نمی شود، درگیری از این جهت است که این حکم فعلی می گوید من منجز هستم، آن حکم فعلی می گوید من منجز هستم، چه باید کرد؟ آن راه حلی را که عرض کردیم اهم و مهم و تساوی. این از یک سو.

از سوی دیگر. یک فرق دیگری بین تعارض و تزاحم قابل تصور است. و آن این است که حدیث رفع اضطرار، اساسا اصلا، در متعارضین قابل طرح نیست، نمی توانیم یکی از دو متعارض را بر دیگری به دلیل این که اضطرار آمده است، مقدم کنم، در عنوان تعارض چیزی به نام رفع اضطرار معنا ندارد، اما در تزاحم دو راه حل برای معالجۀ تزاحم داریم، یک راه حل همین بحث قدرت بود و مباحث مفصلی که تاکنون داشتیم، راه دیگر بهره برداری و معالجۀ تزاحم با حدیث رفع اضطرار است.

آنجا که دو واجب با یکدیگر متزاحم میشوند، من بر ترک احدهما مضطر هستم مقارنا لفعل الآخر، همین که غریق الف را دارم نجات می دهم، همان وقت مضطر به ترک انقاذ غریق باء هستم، اگر غریق الف و غریق باء متساوی باشند، اما اگر غریق الف اهم بود، من مضطر بر ترک غیر اهم هستم، مقارناً لفعل الآخر که اهم بود. پس در باب تعارض، هیچ جایگاهی برای حدیث رفع اضطرار نمی شناسیم، ولی در تزاحم، چه بین المتساویین، چه آنجا که اهم و مهم باشد، علاوه بر استفاده از آن تفسیری که برای قدرت داشتیم، از راه حدیث رفع اضطرار نیز می توانیم معالجۀ تزاحم کنیم، معالجۀ تزاحم با حدیث رفع اضطرار ممکن است، چون من مقارنا با فعل یکی، در ترک دیگری مضطر هستم، رُفع ما اضطروا الیه، اما چنین استفاده­ایی را از حدیث رفع اضطرار در متزاحمین نمی توانیم انجام دهیم.

هذا هو التوضیح الوافی و الکافی و الشافی لما قاله السید السیستانی . ان شاء الله در دو جلسۀ آینده نظری که به ذهن ما رسیده است توضیح خواهم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .